

خاطرات دکتر نصرت الله کاسمی

پزشک، شاعر و سیاستمدار

دکتر محمدمهدی موحدی

استعفای اعتمادالدوله به دلیل موقوفات

در همین دوران بود که مرحوم اعتمادالدوله پس از ۴-۵ سال از وزارت کنار رفت. و علت آن این بود که حاضر نشد لایحه اوقاف را به مجلس ببرد. قبل از استعفا چند روز بود که در منزل همیشه در فکر فرو رفته و مرتباً در تالار و باغ خود قدم می‌زد.

یک روز از ایشان پرسیدم علت این گرفتگی و تفکر بیش از حد چیست؟ ابتدا از پاسخ طفره رفت ولی من در این کار اصرار ورزیدم. یکباره از راه رفتن ایستاد و گفت تیمورتاش فشار آورده که من قانون اوقاف را که متضمن ضبط املاک موقوفه است و ترتیبات جدیدی در مصرف درآمدهای موقوفات است به مجلس ببرم و شاه در این باب اصرار فوق‌العاده دارد. ولی من با توجه به سوابق خانوادگی و عقاید شخصی نمی‌توانم به این کار تن در دهم.

در این باب آن روز و چند روز بعد بحث زیاد به عمل آوردیم. ایشان عقیده داشتند که



اعتمادالدوله قراقرز، وزیر فرهنگ

فرهمندی به عنوان معاون و یک رئیس دفتر و دو منشی و بایگان اداره می‌کردند. کتابخانه‌ی کوچکی نیز با حدود دو هزار جلد به وسیله کتابدار اداره می‌شد. استادان اغلب پزشکی بودند که در بیمارستان‌ها از طرف اداره کل صحیه سمت رسمی داشتند. بنابراین معلمین مدرسه طب دو دسته بودند یک دسته عضو وزارت فرهنگ، که بیشتر دروس نظری را بعد از ظهرها به شاگردان در کلاس می‌آموختند. و دسته دیگر پزشکان مستخدم اداره کل صحیه که در بیمارستان‌ها، با سمت رئیس بخش یا رئیس درمانگاه کار می‌کردند و عهده‌دار تعلیم دروس بالینی بودند. چون رفته رفته شماره دانشجویان سال ششم متوسطه افزایش می‌یافت، کسانی که از شعبه علمی فارغ‌التحصیل شده و در امتحانات نهایی قبول می‌شدند، بیشتر به طرف مدرسه‌ی طب رو می‌آوردند و کم‌تر از مدرسه داروسازی و دندانسازی و مدرسه فنی استقبال می‌کردند. فارغ‌التحصیل‌های ادبی هم به سوی مدرسه علوم سیاسی و حقوق رو می‌آوردند.

بنابراین ورود به مدرسه طب سال به سال اهمیت به سزای پیدا کرد و اولیاء امور را به چاره‌جویی واداشت که هر چه زودتر برنامه این دانشکده را از لحاظ ساختمان و وسایل هیأت علمی و بخش‌های بیمارستانی توسعه بدهند. و سرانجام موضوع مدرسه طب و تحصیل طب در رأس مسایل مملکتی قرار گرفت.

تحصیل من در مدرسه طب و کارم در وزارت معارف دوش به دوش هم پیش می‌رفت و روزبه روز، نفوذ و رسوخ من در امور آن وزارت خانه بیشتر می‌شد. به طوری که در سال‌های آخر مدرسه، محل حل و عقد کارهای خیلی مهم فرهنگی قرار می‌گرفتم و این امر به آشنایی من با مقامات و افراد مختلف بسیار کمک کرد.

اولین دانشکده‌ی پزشکی

مدرسه‌ی عالی طب و داروسازی در ابتدا در قسمتی از ساختمان دارالفنون قرار داشت. در همین موقع کتابخانه‌ی ملی و مدرسه‌ی موزیک نیز پهلوی دارالفنون بود و ضلع غربی خیابان ناصرخسرو از میدان توپخانه تا نرسیده به درب آندرون گسترش می‌یافت. بعدها وزارت معارف و مدرسه‌ی طب به عمارت ظل‌السلطان واقع در خیابان اکباتان و کتابخانه‌ی ملی به ساختمان جدید خود واقع در مجاورت موزه‌ی ایران باستان اول خیابان قوام‌السلطنه انتقال یافت.

مدرسه‌ی طب بعداً به ساختمان سعدالدوله بولم‌لله واقع در چهارراه مخبرالدوله استقرار گرفت و مدرسه دندانپزشکی نیز در آنجا تأسیس یافت.

و بنابراین یک مدرسه‌ی عالی نیز بی‌ریزی شد. دربه دری مدرسه‌ی طب به همین جا خاتمه پذیرفت و به زودی به قسمتی از بیمارستان جدید تأسیس مرحوم دکتر حسین معتمد در اوایل خیابان مرحوم حاج شیخ هادی نقل مکان کرد.

و از آن جا بود که پس از مدتی به محل فعلی دانشگاه واقع در اراضی جلالیه برای خود مکان ثابتی یافت. نخستین ساختمان دانشگاه دستگاه سالن تشریح بود که بعد به نام مرحوم دکتر امیراعلم استاد تشریح موضعی نامور گردید.

دانشکده‌ی طب که تحت اداره‌ی وزارت معارف بود به ریاست دکتر محمدحسن نعمان ادهم (لقمان الدوله) اداره می‌شد. ولی ایشان به ندرت به دانشگاه می‌آمدند. فقط بعضی روزها برای تدریس طب داخلی حضور به هم می‌رسانیدند.

مدرسه را ابتدا آقای دکتر عنیم‌الملک

هرکس در مال خود آزاد است که به هر طریق می‌خواهد تصرف کند و به مصرف رساند. بنابراین درآمد موقوفه به وسیله موقوف علیه به همان مصرف که واقف معین کرده است باید برسد و هیچ کس حق ندارد در آن تصرف کند مگر در مواردی که خیلی نادر و درآمد متعذر مصرف باشد و یا تبدیل به احسن شود.

من عقیده داشتم که اگر مصرف درآمد یک موقوفه منطقی و معقول نباشد، باید دولت حق داشته باشد که آن را به مصرف منطقی و معقول برساند و خوب به یاد دارم که موردی بود که واقف درآمد هنگفت موقوفاتی را اختصاص به عزاب عرب داده بود و گویا متولی این موقوفه نیز رئیس الوزراء وقت حاج مخبر السلطنه هدایت بود. و این پول هر سال از ایران به عراق حواله می‌شد که در آنجا کمک به عرب‌های عربی شود که می‌خواهند زن بگیرند و درآمدی ندارند. من می‌گفتم که این درست نیست که پول از ایران به عراق عرب فرستاده شود و به چنین مصرفی برسد. باید این پول به مصرف کمک تحصیل محصلین بی‌بضاعت ایرانی برسد که بتوانند تحصیلات خود را ادامه دهند.

اعتمادالدوله می‌گفت این تصرف غیرقانونی و شرعی و عرفی در نیت صریح واقف است و از هر حیث مردود. بنابراین من نمی‌توانم چنین قانونی را در زمان وزارت خود به دولت و از آنجا به مجلس پیشنهاد کنم ولو اینکه به کناره‌گیری من از وزارت منجر شود. بالاخره، جریان امر به همین کناره‌گیری خاتمه یافت و وزیرری که پس از ایشان زمام کار را در دست گرفت، به این کار مبادرت جست و قانون مذکور پس از تصویب هیأت دولت به مجلس رفت در مجلس نیز به تصویب رسید.

برای عبرت تاریخ به این نکته اشاره می‌کنم که آن موقع به اقتضای جوانی و بی‌تجربگی و خامی چنین عقیده داشتم و چنین استدلال می‌کردم. بعدها معلوم شد که حق با مرحوم اعتمادالدوله بود و شگفت آنکه نخستین قانونی که پس از واقعه شهریور بیست و رفتن رضاشاه از ایران، در مجلس مطرح و فسخ و نقض شد همین قانون اوقاف بود که جریان به همان قرار نخستین برگشت. اعتمادالدوله می‌گفت اگر قرار باشد که نیت اشخاص پس از مرگشان هم مورد اعتبار قرار نگیرد و هر کس به میل و اراده خود آن را تغییر دهد، دیگر کسی حاضر نخواهد بود در زمان حیات خود پیشنهادی کند، وصیتی نماید و اموال را برای اموری که خود در نظر دارد، وقف کند. کار باید مبنا و اساس متقن و محکم داشته باشد تا ضوابط همیشه قابل اجراء و لایتغیر بماند و صفحات زندگانی اجتماعی مردم بر محورهای ثابت و قائم بگردد و بجنبند.

تغییرات دانشکده

مدرسه طب در سال‌های آخر از لحاظ اداری تغییراتی یافت و معاون مدرسه تغییر کرد. از طرف وزارت معارف، آقای دکتر ابوالقاسم بختیار که تحصیلکرده آمریکا و مردی بسیار فعال و بی‌پروا و دارای عقاید و برنامه‌های خیلی جدید بود، بر سر کار آمد. در نتیجه آمدن دکتر بختیار بعضی تحریکات که از طرف استادان قدیمی مدرسه به عمل آمد، به بهانه برقراری شهریه ماهانه برای دانشجویان مدرسه، زرمه‌های نارضایی بلند شد و کار به اعتصاب عده‌یی از دانشجویان کشید که من نیز در آن شرکت داشتم. اعتصاب ادامه یافت و به دخالت مقامات انتظامی کشید.

عده‌یی از دانشجویان بازداشت شدند که من نیز یکی از آنها بودم ولی از حسن تصادف در آن موقع ریاست اداره آگاهی هنوز در دست سرهنگ فضل‌اله بهرامی بود. او تازه به سمت شهرداری تهران انتخاب شده بود. ولی هنوز اداره آگاهی را نیز در دست داشت. و آقای میرزا هادی‌خان اشتری را به همکاری خود در شهرداری برگزید و ایشان با من به واسطه همان مناسبات وزارت معارف آشنایی و دوستی فوق‌العاده داشت. بنابراین به محض اینکه از بازداشت من خبر یافت، برای آزادی من اقدام کرد و من پس از چند ساعتی آزاد شدم.

بعدها بین دکتر بختیار و لقمان‌الدوله رئیس دانشکده نیز مناسبات حسنه‌یی برقرار شد و یک روز آقای لقمان‌الدوله شخصاً ایشان را به مدرسه آورد و در کلاس‌های متعدد به دانشجویان معرفی کرد و به ظاهر صلح و صفایی برقرار شد.

نشان درجه‌ی اول علمی

بالاخره مدرسه طب به اتمام رسید و من با معدل ۱۹/۵۰ رتبه اول را حائز شدم و طبق مقررات مصوب به دریافت مدال درجه اول علمی نایل آمدم.

مناسبات من و علی اصغر حکمت

مناسبات من با کفیل وزارت معارف آقای علی‌اصغر حکمت که با معرفی و توصیه مرحوم علی‌اکبر داور به این سمت انتخاب شده بود، در ابتدا حسنه نبود و علت آن از اختلافات شدید میان ایشان و مرحوم اعتمادالدوله سرچشمه می‌گرفت. ولی بعدها به وساطت مرحوم میرزااحمدخان اشتری که از اخیار روزگار بود، مناسبات حسنه شد و ایشان بی‌درنگ از من خواستند که دو جلد کتاب **راه خوشبختی** تألیف جراح معروف فرانسوی دکتر ویکتور پوشه را که در بهداشت و اخلاق است، به فارسی ترجمه کنم و به وزارت فرهنگ دستور داد که در این باب قراردادی امضاء کند. من این دو کتاب را در دوره خدمت وظیفه در بیمارستان ۵۰۱ ارتش انجام دادم. دو کتاب فوق درجی مرسل ولی تحت‌اللفظ ترجمه و طبع و نشر شد و بی‌اندازه مورد پسند قرار گرفت و به پیشنهاد مرحوم دکتر ولی‌الله نصر مدیر کل وزارت معارف که از دانشمندان و بزرگان زمان بود، شورای عالی معارف تصویب کرد که این کتاب جزء کتاب‌های بیرون از برنامه باشد و در کلیه مدارس متوسطه مورد استفاده قرار گیرد.

کتاب مذکور تاکنون بیش از ده بار در نسخ فراوان به چاپ رسیده و در دسترس جوانان قرار گرفته است. اغراق نیست اگر بگویم که کمتر جوانی است که این کتاب نخوانده و از تعالیم سودمند آن بهره نگرفته باشد. این نکته را هم اضافه کنم که شورای عالی معارف در همان موقع تصویب کرد که یک قطعه نشان درجه دوم علمی به اینجانب داده شود.

نشر مجله‌ی درمان

در موقعی که این جانب مدرسه طب را به اتمام رسانیده بودم، بر آن شدم که یک مجله طب با روش بسیار عالی به طور ماهیانه منتشر کنم و چون خود به سنی نبودم که بتوانم امتیاز نشر آن را به دست آورم، یکی از همکلاسان خود را به نام آقای دکتر علی رشتی که سی سال تمام داشت برای انجام کار نامزد کردم و پس از مذاکره با او از وزارت معارف تقاضای امتیاز مجله ماهانه طبی درمانی به عمل آمد و امتیاز صادر شد.

مطب دارای یک تالار بزرگ و سه اتاق کوچک بود که به دفتر کار و معاينه و اتاق‌های 'تُنظار اختصاص یافت و رشته کار طب عمومی و بیماری‌های مقاربتی و ساعات کار از صبح ساعت ۸ تا ظهر و از ۲ بعدازظهر تا پاسی از شب گذشته بود.

بعضی روزها هم ناهار را که صبح از خانه به همراه برده بودم در همان جا صرف می‌کردم. مراجعه کنندگان البته فراوان نبودند ولی از حق‌الزحمه اندکی که می‌پرداختند و از ۱۰ تا ۲۰ ریال تجاوز نمی‌کرد، زندگانی من اداره می‌شد.

وضع مجله‌ی درمان

مجله‌ی درمان رفته رفته جای خود را باز کرد و مورد توجه پزشکان و دانشجویمان و به خصوص پزشکان جوانی شد که می‌خواستند خود و معلومات و تخصص خود را عرضه بدارند و مجال و موقع مناسب و مساعد نمی‌یافتند. کم‌کم بحث‌های پزشکی و مقالات انتقادی نیز در صفحات مجله‌ی خودنمایی کرد و متولیان را که از دور ناظر جنبش منظم و مرتب این ماهنامه بودند به اندیشه فروبرد و به انحاء مختلف بر آن شدند که راه درستی پیش گیرند تا بتوانند به طریقی این مجله و بالنتیجه مرا در دایره نفوذی خود بکشند و یکی دیگر از پزشکان آزاد را در زمره سرسپردگان خود قرار دهند. حق اشتراک مجله درمان در سال مبلغی ناچیز و از یکصد ریال تجاوز نمی‌کرد و به هیچ وجه برای هزینه طبع و نشر کفایت نداشت و به ناچار هر ماه مجبور بودم مقداری از همان درآمد ناچیز مطب خود را به این کار اختصاص دهم.

ولی هنوز سال اول به اتمام نرسیده و دوازده شماره انتشار نیافته بود که بنگاه‌های دارویی و نمایندگان خارجی آنها در ایران به این مجله منحصر به فرد توجه کردند و با دادن آگهی‌های ماهیانه بنیبه مالی مجله را قوت بخشیدند.

اسلوب جدی و روش محکم مجله در تنظیم مقالات و انتخاب نویسندگان و احتراز از هرگونه انحراف و استثناء و اعمال نظرهای شخصی موجب شد که روز به روز مجله و گردانندگان آن بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

انجمن پزشکان تهران

در این زمان، در تهران یک انجمن پزشکی به نام انجمن پزشکان تهران با اجازه و پروانه مخصوص وجود داشت که گروهی از پزشکان تحصیلکرده خارج آن را اداره می‌کردند. و به طور خیلی محرمانه مقرر داشته بودند که پزشکان دیپلمه ایران در آن جا عضویت پیدا نکنند و تنها کسانی که از منابع خارجی گواهی دارند در آن جا عضویت داشته باشند. ریاست این انجمن به عهده‌ی آقای دکتر حبیب عدل بود که تنها متخصص پرتوشناسی در آن زمان به شمار می‌رفت و ریاست بخش پرتوشناسی بیمارستان دولتی (ابن‌سینای فعلی) را برعهده داشت و ضمناً به جراحی گوش و گلو و بینی نیز می‌پرداخت.

پزشکی بود معروف به مهارت در کار و درستی و وقت‌شناسی و مطیع مقررات و برنامه کار و تا حدودی تندخو و خشن. شخص او نسبت به این مجله و گرداننده آن که به طور جدی و

یکی دیگر از هم‌کلاسان را به نام دکتر احمد امامی به مدیریت داخلی برگزیدم و با نداشتن هیچ‌گونه سرمایه‌ی شماره اول آن را به طرز بی‌سبب و بدیع و شیوا که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت، منتشر ساختم و مقالاتی را که به مرور و با زحمت شبانه‌روزی و فوق‌العاده زیاد از استادان و پزشکان گرفته بودم پس از آنکه شخصاً از لحاظ دستور زبان فارسی آنها را تصحیح و تنقیح کامل کرده بودم منتشر ساختم. شماره نخستین آن مثل توپ در محیط طبعی و فرهنگی آن روز صدا کرد و تمام انظار را به خود جلب ساخت.

اوضاع پزشکی و پزشکان

برای پیدا کردن شغلی که بتواند ممر معیشت باشد جز باز کردن مطب شخصی چاره‌ی ندیدم زیرا به عللی که نمی‌خواهم در این جا اساساً به آن اشاره کنم همه درهای استخدامی را در محیط بهداری و بهداشتی آن موقع بر روی خود بسته دیدم.

جسته و گریخته می‌شنیدم که می‌گفتند تا گردن درچنبر اطاعت و فرمانبرداری متولیان وقت نگذارم کاری به اینجانب داده نخواهد شد و حتی رئیس اداره کل صحیه مرحوم دکتر علی فلاتی نه به تصریح بلکه به تلویحی ابلغ من التصریح این حقیقت را به من گوشزد کرد و حتا گفت باید این مجله را کلاً در اختیار ما بگذاری و به هر طریقی که دستور می‌دهم آن را منتشر کنی.

از اینجا خوانندگان خود می‌توانند دریابند که محیط آن زمان در چه وضع و حالی بود و مدرسه طب و داروسازی و بیمارستان‌های تهران و همه و همه در قبضه تصرف و تسلط عده‌ی محدود بود که گردگرد آن سدی شدید و غیرقابل عبور کشیده بودند.

هر پزشک جوانی که می‌خواست در تهران و یا حتی در شهرستان‌ها شغلی به دست آورد، باید نخست پس از مدت‌ها انتظار و برانگیختن وسایط و وسایل به عتبه بوسی بپردازد و بعد در گوشه و کنار شغلی به دست آورد.

پزشکانی که پس از سال‌ها زحمت و مرارت از خارج به ایران آمده بودند همه در دور این حصن حصین در جا می‌زدند و به درون معرکه گردن می‌کشیدند و به هیچ گوشه‌ی راه نمی‌یافتند.

محیطی آشفته و اثبات‌شده به یاس، ناامید، حرمان، بیچارگی و درماندگی همه جا را فرا گرفته بود. و از هیچ گوشه‌ی روزنه‌ی آملی به چشم نمی‌خورد. مطب‌های خصوصی نیز به وسیله همین افرادی که در دانشکده و بیمارستان‌ها شغل‌ها را بین خود تقسیم کرده بودند، اداره می‌شد. بیماران مختلف از طبقات متنوع به آنان هجوم می‌کردند و در مطب پزشکان جوان به طور خیلی نادر بیماری رجوع می‌کرد.

افتتاح مطب خصوصی

معالک با توکل کامل به خداوند متعال که همه امور را تنها و تنها به مشیت کامل و حکمت بالغه او منوط می‌دانستم و با پشتکار عجیبی که گوهر اصلی خصلت و جوهر واقعی فطرت من است منحصراً به کار مطب پرداختم و در خیابان جلیل‌آباد برابر اداره پارک بهدایت ساختمانی را که به مبلغ ماهیانه بیست و پنج تومان اجاره کردم و به طریقی زیبا آراستم.

منظم‌کار می‌کرد حسن ظن پیدا کرد و طی یک دو جلسه مذاکره پیشنهاد کرد که به جای این مجله یک مجله پزشکی دیگر به نام مجله انجمن پزشکان ایران نشر شود مشروط بر این که مندرجات هر شماره زیر نظر نمایندگان این انجمن باشد و ضمناً این جانب هم بتوانم در انجمن مزبور شرکت داشته باشم. مجله‌ی **درمان** سال اول را با توفیق کامل به پایان رسانید و به سال دوم وارد شد.

تأسیس دانشگاه تهران

در این مدت آقای علی‌اصغر حکمت به سمت کفالت وزارت معارف به تهیه و تدارک مقدمات تأسیس دانشگاه بود و روز و شب به کار می‌پرداخت. قطعه زمینی از اراضی جلالیه را که در شمال تهران قرار داشت از آقای اتحادیه از قرار متر مربعی ۱۵ ریال خریداری کرد و نخستین ساختمان دانشگاه را که سالن تشریح بود در آن جا پی‌ریزی کرد. و رفته‌رفته دانشکده پزشکی از بیمارستان دکتر حسین معتمد به مقر فعلی خود انتقال یافت.

و در جریان این انتقال که مدتی به طول کشید این جانب با آقای حکمت همکاری نزدیک داشتم و نخستین جزوه مربوط به تأسیس دانشگاه جدید را تنظیم و به طبع رسانیدم که بسیار مورد توجه ایشان قرار گرفت، با عنوان راهنمای دانشکده پزشکی.

پس از تصویب قانون تأسیس دانشگاه از مجلس شورای ملی صدور احکام معلمین با عناوین و رتبه‌های جدید شروع شد. و این جانب نیز طبق حکمی در تشکیلات جدید دانشگاه به سمت دانشیار بیماری‌های عمومی و رئیس کتابخانه و انتشارات دانشکده پزشکی منصوب شدم و پس از مدتی انتظار برخلاف آنچه آقای رئیس اداره کل صحنه به دستور متولیان روز گفته بود بدون این که گردن در ربنه اطاعت کسی در آورم، اولین شغل رسمی آموزشی خود را در دانشگاه به دست آوردم.

در آن موقع دانشکده پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی طبق قانون تأسیس دانشگاه اداره می‌شد و معاونت آن بر عهده آقای دکتر جواد آشتیانی قرار داشت که از تحصیل‌کردگان دانشکده پزشکی پاریس بود. و مدت‌ها نیز با سمت بازرس و مشاور تحت نظر آقای حسین علاء سفیر کبیر ایران و رئیس دانشجویان اعزامی به خارج انجام وظیفه می‌کرد و پس از آمدن به ایران مدتی به ریاست تعلیمات عالیّه گماشته شده بود و بعدها با اختیار کامل به معاونت دانشکده پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی منصوب شد.

اولین برخورد من با ایشان در ساختمان بیمارستان معتمد بود و از این که آقای حکمت بدون مشورت با او چنین حکمی را برای من صادر کرده‌اند، سیمای راضی نداشت. ولی پس از یکی دو ماه اشتغال علاوه بر امور کتابخانه و نشریات، کلیه امور اداری این سه دانشکده در قبضه اختیار من قرار گرفت و دکتر آشتیانی بدون مشورت و دخالت من به کوچکترین کاری دست نمی‌زد. و بارها از این انتخاب من که مشحون به یک عالم جدیت و صداقت و امانت و حذاقت بود، از آقای حکمت تشکر می‌کرد و به مرور و با همکاری یکدیگر تجدید سازمان علمی این سه دانشکده را شروع کردیم و حصارهای را که به دور این سه

مؤسسه از لحاظ ورود نسل درس خوانده و جوان فعال کشیده شده بود، درهم شکستیم.

در هر فرصت مساعد و مجال مناسب که پیش آمد یکی از پزشکان جوان متخصص در رشته‌ی پزشکی را به این مؤسسات وارد کردیم و در کنار استادان قدیمی قرار دادیم. مثلاً آقای دکتر حبیبی گلبایگانی را که در رشته جنین‌شناسی و بافت‌شناسی و آسیب‌شناسی تخصص داشت، در رشته مربوط به خود که دکتر فلانی آن را تدریس می‌کرد جا دادیم و آقای دکتر نعمت‌اللهی را در رشته فیزیولوژی در کنار مرحوم دکتر حکیم اعظم و آقای دکتر حسین سهراب را به جای آقای دکتر رسولی، آقای دکتر اسداله شیبانی را به جای آقای دکتر مؤتمن و امثال این‌ها.

آقای دکتر فلانی رئیس اداره کل صحنه و آقای پرتو اعظم رئیس بیمارستان دولتی (ابن سینا) آقای دکتر رسولی مسوول آزمایشگاه شخصی خود و آقای دکتر مؤتمن (مسیح الدوله) رئیس دبیرستان شرف مظفری بود و در ضمن این مواد تدریسی دانشکده پزشکی را به طور یدک به دنبال خود می‌کشیدند.

آهسته آهسته سیمای اعضاء مؤسسه عالی دگرگونی یافت ولی چون نفوذ و سلطه متولیان از لحاظ تشکیلات مملکتی فوق‌العاده قوی بود، به هیچ وجه حاضر نمی‌شدند که چنین تغییرات شگرفی به عمل آید و آینده تاریک را پیش‌بینی می‌کردند. به انواع و اقسام به کارشکنی می‌پرداختند تا بتوانند وضع را به کلی عوض کنند و دوباره کار حلقه انحصارطلبی خود را تنگ‌تر سازند.

در این موقع آقای حکمت از وزارت فرهنگ کنار رفت و آقای دکتر اسماعیل مرآت یکی از صاحب‌منصبان وزارت معارف که مدت‌ها سرپرست دانشجویان اعزامی در فرانسه بود و معاونت آقای حسین علاء را در آنجا داشت، به سمت کفیل وزارت فرهنگ منصوب شدند. ایشان در بیست و شش‌دانگ در حلقه انقیاد و اطاعت گروه متولیان بودند.

بنابراین اگر چه دکتر آشتیانی و من در دانشکده پزشکی باقی ماندیم ولی اقدامات و پیشرفت‌های اصلی تقریباً متوقف ماند و یا به کندی پیش می‌رفت و تغییرات دانشکده پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی ناقص و ابتر ماند. (بقیه در شماره بعد) ■

فصلنامه کاسی

تعداد
۱۳۴۵ - ۱۳۵۰

فصلنامه کاسی
تعداد
۱۳۴۵ - ۱۳۵۰